

درس خارج
فقه نظام عمران شهری
جلسه ۱۴ (مساحت شهری)

۹۳/۱۲/۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

مقدمتاً باید بیان کنم که در اسلام جامعه از بیت آغاز می‌شود و جامعه مجموعه بیوت است و لذا در روایت است که «کل مؤمن بیت» و نیز در روایت است:

«مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّزْوِيجِ»

خدای متعال ازدواج را پروژه بیت‌سازی می‌داند و هر تک شخصیت انسانی را در جامعه به عنوان یک بیت می‌شناسد؛ «کل مؤمن بیت». پس مجموعه این بیوت یک جامعه را می‌سازد. در آیه کریمه مربوط به حضرت موسی عليه السلام و قوم بنی اسرائیل نیز آمده است:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

در تفسیر این آیه روایت شده است که وقتی جباران بر بنی اسرائیل بسیار سخت گرفتند به حضرت موسی و هارون عليهما السلام دستور رسید که «أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» برای قوم خویش بیوت را شکل بده. از قرائن فهمیده می‌شود که مراد از این بیوت الزاماً بیت فیزیکی نیست، اگرچه بیت فیزیکی زمینه شکل‌گیری آن بیت فرافیزیکی را فراهم می‌کند اما می‌تواند بیت، بدون یک بیت فیزیکی نیز شکل بگیرد. بنابراین این بیت‌ها هستند که یک جامعه را می‌سازند لذاست که آیه آمد:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»^۲.

پس اگر ما جامعه را شکل‌یافته از مجموعه بیوت بدانیم و بعد به این می‌رسیم که این مجموعه بیوت با یک بیت مرکزی در ارتباط اند و این مجموعه بیوت مجموعه‌ای پراکنده از بیوت نیست زیرا این بیوت، بیوتی هستند که به شکلی منشعب از یک بیت واحدند و آن بیت واحد همان است که فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

۱. یونس: ۸۷

۲. النور: ۳۵ و ۳۶

صاحب این بیت - که از آن به اهل بیت علیهم السلام تعبیر شده است - کیست؟ در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ...» تا آیه بعد که فرمود: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» روایتی آمده که در منابع اهل سنت نیز موجود است؛ روایت این است:

«قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا وَ أَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام. قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا».

ابوبکر از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: «أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ» این بیوت کدام بیوت است که خداوند آن بیوت را آن چنان بالا برده است که می فرماید نور خدا در این بیوت است؟! آن نوری که خداوند خود را به آن نور معرفی می کند در کدام بیت است؟ نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پاسخ می فرماید: «هی بیوت الانبیاء و الاوصیاء».

البته در مباحث فقه المسجد توضیح داده ایم که بیوت الاوصیاء و بیوت الانبیاء همان مساجداند. یعنی «كُلُّ المسجد بیت للنبی و الوصی و کل بیت للنبی و الوصی المسجد». این یک قاعده است که تأسیس کردیم و گفتیم به همین دلیل بیوت ائمه اطهار علیهم السلام با مسجد در حکم شریکند و به همین دلیل خدای متعال درباره بیت الله الحرام فرمود: «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ». این بیت گرچه بیت الله است اما به نظر ما بیت ابراهیم علیه السلام هم است. به هر حال فرمود: «هی بیوت الانبیاء و الاوصیاء». ابوبکر مجدداً می پرسد: «بیت علی و فاطمه منها؟» حضرت فرمود: «نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا» بیت علی و فاطمه علیهم السلام از بهترین این بیوت است. همان بیوتی که اذن الله آن ترفع.

بنابراین یک بیت مرکزی وجود دارد که بیت علی و فاطمه علیهم السلام است. این بیت مرکزی دو بخش دارد، یا دو گونه مأموریت در این بیت مرکزی مقرر شده است؛ یکی مأموریت های برون ملکی و یکی مأموریت های درون ملکی. در روایت است که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام ازدواج کردند عبارتی به این مضمون فرمود: در خانه مسئول فاطمه است و از در خانه به بیرون مسئولیت با علی است. یعنی این یک بیت است که دو گونه مسئولیت دارد؛ مسئولیت های برون ملکی و مسئولیت های درون ملکی. مسئولیت های برون ملکی را بر عهده امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند و مسئولیت های درون ملکی را به عهده فاطمه علیها السلام قرار دادند. آن وقت درون این بیت است که مانند امام حسن و امام حسین و مانند زینب و ام کلثوم علیهم السلام تربیت

می‌شوند.^۱ به هر حال در مدیریت این بیت مرکزی حضرت زهرا علیها السلام نقش اول را دارند و از این بیت مرکزی است که همه خیر به همه جامعه اسلامی رسید.

این بیت مرکزی نهاد نخستین جامعه اسلامی است و هر بیتی که بتواند فردی از این بیت باشد آن هم بیت اسلامی است و هر بیت که این ارتباط را نداشته باشد یعنی شاخه‌ای از این بیت نباشد، بیت اسلامی نخواهد بود. بیت اسلامی، بیتی است که باید از این بیت مرکزی شاخه و ریشه بگیرد. آن وقت جامعه‌ای خواهیم داشت که از بیوتی شکل گرفته است که از این بیوت؛ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و در این بیوت؛

«فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»^۲.

لذا اگر ما جامعه‌ای اسلامی می‌خواهیم، جامعه ما باید از بیوتی باشد که هر بیت آن شاخه‌ای از بیت علی و فاطمه علیهما السلام باشد. اینکه می‌گوییم شاخه‌ای باشد یک اعتبار نیست بلکه یک رابطه حقیقی است و نه یک رابطه فرضی و اعتباری و این بیت یک شخصیت اعتباری ندارد بلکه شخصیت حقیقی دارد. این بیت خواستگاه یک هویت است که این هویت تعریف دارد و این هویت در این بیت ساخته می‌شود و این بیت است که توانایی ساختن چنین هویتی را دارد. این بحث با بحث اصلی ما نیز رابطه دارد زیرا باید شهر را به گونه‌ای بسازیم که زمینه پیدایش چنین بیوتی در این شهر فراهم باشد.

بحث پیرامون فقه نظام شهری است و مطلب چهارم از مطالبی که باید به آن پردازیم مطلبی است که در گذشته نیز به آن اشاره شده است اما به لحاظ اهمیتی که دارد و اینکه بنیاد بسیاری از مطالب را تشکیل می‌دهد باید با تفصیل بیشتری به آن پرداخته شود.

در گذشته بیان شد که در فقه اسلامی به دو گونه شهر اشاره شده است؛ یک شهری که از آن به شهر شرعی تعبیر می‌شود و شهر دیگر شهر فیزیکی است که از آن به شهر عرفی تعبیر می‌شود. همچنین بیان شد که در اسلام، شهر فیزیکی و عرفی بر مبنای شهر شرعی بنا می‌شود.

در حقیقت از این نوع تقسیمی که در مباحث شهر وجود دارد این نتیجه را می‌گیریم که شهر در فقه اسلامی جانی و کالبدی دارد و اصولاً شهر در تعریف اسلامی یک موجود زنده است؛ شهر عبارت از چوب و سنگ و آسفالت و ساختمان و غیره نیست بلکه یک موجود زنده است. این موجود زنده حیات دارد و می‌تواند حیاتش

۱. البته اگر قائل به این مطلب باشیم که ام‌کلثوم دختری دیگر از دختران امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام است و نگوییم که ایشان همان حضرت زینب علیها السلام هستند که گاهی با نام ام‌کلثوم از او یاد می‌شده است.

قسمتی از متن

۲. نور: ۳۶-۳۷

رشد کند و یا همچون سایر موجودات زنده موت بر آن عارض شده و تبدیل به شهری مرده شود. شهر است و مردم در آن زندگی می کنند اما این شهر شهر مردگان است یا شهر، شهر مرده ای است. پس شهر خود شخصیت و حیات و موتی دارد، همچنین روح و جانی و کالبدی دارد. ما از جان شهر به شهر شرعی یا شهر فرافیزیکی و از کالبد شهر به شهر عرفی یا شهر فیزیکی تعبیر می کنیم. بنابراین هر شهر این روح و جان و یک کالبد را داراست هرچند متفاوت از همدیگر باشند. حتی اگر شهری باشد که بر اساس فرهنگ غیر دینی شکل گرفته است بازهم روح و کالبدی دارد.

شهر یک موجود زنده است و مانند انسان که جان و کالبدی داشته که شئونی دارد و روحش نیز شئونی دارد؛ شهر نیز چنین است. بنابراین بر اساس این جان و روح است که باید کالبد شهر تعریف شده و ساخته شود و این شهر فرافیزیکی است که شکل شهر فیزیکی را تعیین می کند. به طوری که اشکال هندسی ساختمان ها، اشکال هندسی ارتباط محله ها با یکدیگر، جایگاه خدمات شهری؛ اعم از اماکن خدماتی، اماکن مسکونی، اماکن تعلیمی و عبادی و غیره، همه آنچه بحث شد باید متناسب با آن روح تنظیم شود. یعنی باید دید که روح شهر، چه روحی است به تناسب آن فیزیک شهر را تعریف کرده و بنا نهاد.

یک مطلبی در ساختمان های قدیمی وجود داشته است که قالباً هم رعایت می شده است این بود که مداخل ساختمان و مظهر بیرونی ساختمان بر اساس شکل و طرح محرابی طراحی می شد. همچنین طرح گنبدها یک شکل بسیار مهم است. یک فرق و تفاوت اساسی میان این گنبدها و ساختمان های کلیسایی مشاهده می شود؛ وقتی کلیسا می سازند و وقتی می خواهند مناره های کلیسا را بسازند با مناره ها و محراب های ما چند تفاوت دارد. از جمله این تفاوت ها این است که ارتباط آن نقطه مرکزی که بالاترین نقطه مناره کلیسایی است با قاعده و با آن خطوطی که قاعده این ساختمان را تشکیل می دهد بر مبنای یک خط مستقیم است که هیچ تدرّجی در آن لحاظ نشده است. بهر حال ساختمان منتهی به یک نقطه بالا و نقطه برتر می شود که با نگاه فرافیزیکی دینی ما متناسب است. ما هم جهان را عبارت می دانیم از یک مجموعه ای که در آن نقطه اوج که وجود حق تعالی است با هم تلاقی می کنند. جهان مرکزی دارد که آن مرکز بالاترین نقطه جهان را تشکیل می دهد. در این معنا طرح آن ها هم با طرح ما شریک است اما در این معنا که ارتباط آن نقطه مرکزی با تمام این جهان، ارتباط مدیریتی و تدریجی است و سلسله مراتبی وجود دارد و این سلسله مراتب به نحوی تنظیم شده که آن نقطه مرکزی احاطه بر همه اجزاء جهان دارد [تفاوت نگاه اسلامی است]. این امر در کلیسا دیده نمی شود اما در طرح گنبدی ما کاملاً رعایت شده است. آن نقطه مرکزی بر عالم احاطه دارد و ارتباطش هم با جهان و موجودات اولاً ارتباطی احاطه ای و ثانیاً ارتباطی تدریجی است یعنی جهان تشکیل شده از یک سازمان منظم و دارای یک سلسله مراتب است. خدای متعال از زبان ملائکه می فرماید:

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ * وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»^۱

فرشتگان الهی که مدبران این عالم هستند می‌فرمایند که هریک از ما مرتبه‌ای ویژه برای خود داریم؛ یکی بالاتر است و دیگری پایین‌تر و ما در صفوف منظمی قرار داریم. پس نظم بر این جهان حاکم است، «صافون» ظاهراً نظام عرضی و «مقام معلوم» نظام طولی را بیان می‌کند. از نظر طولی هریک مقام معلومی دارند و از نظر عرضی نیز در صف هستند. معنی‌اش این است: ما با این نظام طولی و عرضی یک نظام بسیار هماهنگ در عالم آفرینش داریم. حال اگر بخواهیم این موضوع را در یک ساختمان نشان دهیم به شکلی که نمادی از این روح عالم در ساختمان ما نمود داشته باشد، آن روح عالمی که روح شهر ما نیز همین است و جان شهر ما هم جانی این‌چنینی است - جان توحید است، جان ارتباط با خداست - این اقتضاء را دارد که ما از طرح‌های این شکلی در ساختار فیزیکی شهر بیشتر بهره‌مند باشیم.

وقتی وارد مدرسه فیضیه می‌شوید، وارد صحن‌های مطهر ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌شوید حتی در ساختمان‌های مسیحیان نیز مشاهده شده است که یک معنویت خاصی به انسان دست می‌دهد هرچند اصل وجود امام و امام‌زادگان تأثیر زیادی در معنویت دارند اما اصل این طرح و این شکل نیز تأثیر دارد. یعنی فرق می‌کند که وارد چنین ساختمانی شوید یا آنکه وارد ساختمانی شوید که بر اساس خطوط مستقیم و متقاطع مثل قوطی‌های کبریت کنار هم ساخته شده است. در آن‌ها اصلاً چنین حالی به انسان دست نمی‌دهد. ساختمان‌هایی که به این شکل هستند با ساختمان‌هایی که بر اساس طرح‌های محرابی ساخته شده‌اند کاملاً از لحاظ حسی که به انسان منتقل می‌کنند با هم متفاوت هستند. وقتی انسان به آن ساختمان‌های قدیمی می‌رود احساس می‌کند که گویا همه این ساختمان‌ها به یک نقطه که مرکز آن است ارتباط دارد. حالت ارتباط جهان با مرکزیت جهان آن هم به نحو احاطی را وقتی از دور نگاه می‌کنید کاملاً در این ساختمان‌ها جلوه‌گر است. خلاصه آنکه روح شهر و جان شهر که همان نظام طولی و عرضی برقرار در عالم هستی است باید به شکلی در ساختار هندسی شهر نیز جلوه‌گر باشد.

یکی از اشتباهاتی که در شهرسازی رخ می‌دهد این است که از شهر غربی و شهر اروپایی تقلید شود. روحی که در آنجا در شهرسازی است کاملاً با روح شهر ما متفاوت است؛ یعنی انسانی را که آن‌ها تعریف می‌کنند با انسانی که ما تعریف می‌کنیم کاملاً متفاوت است. در اسلام انسان با آسمان در ارتباط است و همیشه نگاهش به آسمان است اما انسان آن‌ها نگاهش به زمین است و نگاه به آسمان ندارد. لذا انسان باید در شهر با آیات الهی در ارتباط باشد. یعنی نمی‌شود انسان شهر را از آسمان و از آیات الهی جدا کرد. اگر کاری

شد که انسان شهری نه افق، نه آسمان، نه آیات الهی آسمانی و نه آیات الهی زمینی را ببیند و حتی اگر کنار شهر کوهی باشد اما کوه را هم نبیند و حتی نداند که کوهی وجود دارد و یا رودخانه‌ای در شهر و یا کنار شهر وجود دارد، این انسان متناسب با جان شهر اسلامی نخواهد بود. انسان شهر اسلامی باید به این گونه باشد:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۱.

این نگاه به آیات الهی حیات ذکر برای انسان درست می‌کند. یعنی انسان را انسانی ذاکر پرورش می‌دهد. لذا این بی‌جهت نیست که مشاهده می‌شود معمولاً انسان‌های روستایی زلال‌تر و پاک‌ترند. گاهی آثار سلامت نفس آن‌قدر در آن‌ها مشخص است که آدم کاملاً تفاوت یک انسان روستایی را با یک انسان شهری احساس می‌کند. این نه به دلیل آن است که انسان روستایی در بافت جامعه نبوده و تنها زیسته است بلکه به این دلیل است که انسان روستایی با آیات الهی در ارتباط است. همین که می‌رود بر سر زمین کشاورزی همه‌جا خدا را می‌بیند، آسمان خدا را می‌بیند و به یاد خدا می‌افتد به ستاره‌ها نگاه می‌کند به یاد خدا می‌افتد، افق را نگاه می‌کند، طلوع خورشید و غروب آن را، مهتاب و غیره را می‌بیند به یاد خدا می‌افتد. اینکه در آیه کریمه می‌فرماید: «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» اشاره دارد به همین حالت انسان و اساساً عکس‌العمل طبیعی انسان در برابر آیات الهی همین است. حال اگر شهری ساختیم که این شهر اصلاً آرامش شبانه نداشته باشد این غلط است.

این را در آینده خواهیم گفت؛ شهر باید آرامش شبانه داشته باشد. به شهر تهران نمی‌توان شهر گفت؛ تا ساعت یک بعد از نیمه‌شب در این شهر هیاهو به پاست، آرامش در این شهر نیست، شهر باید آرامش داشته باشد.

«جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»^۲، «وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا * وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»^۳.

شب باید آرامش داشته باشد. خداوند روز را برای فعالیت و شب را برای آرامش قرار داده است. شب‌زنده‌داری مکروه است مگر برای عبادت و طلب علم. فقط برای این دو گزینه گفته شده است که می‌شود شب بیدار ماند اما اگر این دو را کنار بگذاریم شب‌زنده‌داری مکروه است و به شدت هم مکروه است زیرا شب برای این است که انسان استراحت کند و آرامش داشته باشد. شهر باید در شب آرامش داشته باشد. یکی از عناصر آرامش همین است که فضای نور شب نباید طوری باشد که همه‌جا نورانی باشد که سلب آرامش کند.

۱. حج: ۶۶

۲. الأنعام: ۹۶ فاللَّيْلِ السَّكَنُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

۳. النبأ: ۹ و ۱۰

نور شب با نور روز متفاوت است؛ خدا برای شب مهتاب و برای روز خورشید قرار داده است. این معنی دارد؛ یعنی نوری که متناسب نور شب است و زندگی شبانه باید متفاوت باشد با نوری که برای زندگی روزانه در نظر گرفته شده است. این مطالب همه‌اش در انسجام با آن مطلبی است که بیان شد روح شهر و جان شهر باید تعریف شود و باید ساختار فیزیکی و نظام شهری بر مبنای آن روح و جان طراحی شود.

مطلب دیگر از مطالب مربوط به اصول کلی نظام شهری این است که مسجد محله نیز باید در مرکز محله باشد. در مباحث قبل بیان شد که مسجد اعظم باید در مرکز شهر بنا شود و دلیل آن نیز ذکر شد. حال همان‌گونه که مسجد اعظم که «تقام فیہ الجمعة» و «یقام فیہ الاعتکاف» باید در مرکز شهر قرار داشته باشد تا دسترسی مردم در جهات اربعه شهر به آن دسترسی برابری باشد مسجد محل نیز باید در مرکز محله قرار بگیرد تا دسترسی مردم محل در جهات اربعه آن دسترسی برابری باشد.

این مطلب اولاً از آن روایتی که جوار مسجد را چهل خانه از هر طرف بیان می‌کرد استفاده می‌شود؛ می‌فرماید که همسایگان مسجد، معلوم می‌شود که مراد مسجد محله است چراکه وقتی مسجد محله را تعریف می‌کند می‌فرماید مسجد محله جوار دارد. حال حد همسایگی مسجد محله چهل خانه از هر سمت است و این یعنی مسجد باید در مرکز باشد که از هر سمتش چهل خانه باشد. عدد چهل دو مطلب را می‌رساند؛ اول آنکه مسجد باید در مرکز محله باشد و دوم آنکه وقتی چهل خانه تمام شد دیگر حد جوار این مسجد تمام می‌شود و حد جوار مسجد دیگری شروع می‌گردد. آن وقت از آن استفاده می‌شود که حتی صدای اذان مسجد نیز باید به گونه‌ای باشد که به این چهل دار برسد. مخصوصاً در رابطه با خانم‌هایی که در خانه نماز می‌خوانند؛ زیرا سائل می‌پرسد که نماز زنان در خانه اذان و اقامه دارند؟ و حضرت در جواب می‌فرماید اگر اذان قبیله به او برسد دیگر لازم نیست. معنایش آن است که قاعدتاً اذان مسجد قبیله و محل به هرکسی که در آن محل زندگی می‌کند باید برسد، چون این اذان، اذان اعلان است؛ اعلان افرادی که باید بیایند و در این محل نماز بخوانند. یعنی باید اذان به گونه‌ای باشد که به جیران مسجد برسد. این حرف اشتباهی است که می‌گویند اذان باید در مسجد باشد و صدایش به خارج نرسد زیرا اگر این‌طور باشد دیگر اذان لازم نیست؛ اذان یعنی به گوش دیگران برسد. باید اذان گفته شود تا مردم صدای آن را بشنوند و وقت نماز معلوم شود. وقتی که فجر می‌شود باید صدای اذان ولوله‌ای حیات‌بخش در شهر به پا کند تا شهر زنده شود.

در آینده خواهیم گفت که در شهر اسلامی بهتر آن است که وقت شروع کار را بعد از نماز صبح قرار دهند تا ساعت دو بعد از ظهر و شیفت دوم هم از ساعت سه تا هشت شب و دو شیفت تعریف کنیم. خلاصه باید نظم کاری بر اساس نماز تنظیم شود تا مردم فرصت کنند نمازشان را بخوانند.

مسجد سوق هم به این معنی است که فردی که سرکار می‌رود نباید به گونه‌ای باشد که اصلاً وقت نماز خواندن هم نداشته باشد بلکه باید وقت نماز، نماز و وقت کار، کار باشد.

مرحوم شیخ صدوق از پدرش روایت می‌کند:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً وَالْجَوَازُ أَرْبَعُونَ دَاراً مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا».

از روایت مذکور استفاده می‌شود که اولاً مسجد حریم دارد و نباید مسجد طوری ساخته شود که به ساختمان‌های کنار و همسایگان مسجد چسبیده باشد، بلکه باید حریم آن حفظ شود که می‌فرماید حریم آن چهل ذرع است یعنی کمی بیشتر از بیست متر. ثانیاً استفاده می‌شود که باید برای مسجد چهار ضلع در تصور شود و از هر ضلعی چهل خانه تقسیم کنیم. در این صورت نظم بسیار جالبی در یک شهر حاکم می‌شود که اگر ما مسجد را این گونه تقسیم کنیم که مسجد هر محلی در وسط آن محل قرار بگیرد و اطرافش از هر جهت چهل خانه باشد. مسجد محل باید در مرکز محل قرار داشته باشد تا از هر طرف چهل خانه داشته باشیم.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم